

تبیین ابعاد وجودی و هستی‌شناختی فهم از منظر مارتین هایدگر

محمدحسین ایراندوست*

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۲/۱۴؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۱۲/۲۸)

چکیده

مارتین هایدگر (Martin Heidegger) متولد ۲۶ سپتامبر ۱۸۸۹، نخستین کسی بود که پرچم «هرمنوتیک فلسفی» را در اوایل قرن بیستم در قلمرو هرمنوتیک به اهتزاز درآورد. وی تغییری مهم در مسیر دانش هرمنوتیک به وجود آورده و هرمنوتیک را از حوزه معرفت‌شناسی به قلمرو هستی‌شناسی ارتقاء داد. هرمنوتیک، دانشی است که به «فرایند فهم» می‌پردازد و چگونگی فهم پدیده‌های گوناگون هستی اعم از گفتار، رفتار، متون نوشتاری را بررسی می‌کند. اما هایدگر، به جای تلاش برای روش‌مندسازی شیوه فهم، به بحث از ماهیت فهم روی آورد. وی با تکیه بر محوریت مخاطب، در صدد اثبات این نکته بود که چیزی به نام «فهم نهایی» و مؤلفه‌ای تحت عنوان «نیت مؤلف» مطرح نیست. بلکه فهم، چیزی است که در اندیشه‌ی مفسر نقش می‌بندد. فهم مخاطبان متن، ریشه در زمانه، جامعه، فرهنگ و تربیت او دارد بطوریکه آنان نمی‌توانند بیرون از این دایره بیندیشند و بفهمند. به باور هایدگر با تحلیل ماهیت فهم، به تبیین شرایط وجودی و هستی‌شناختی حصول فهم می‌توان دست یافت در واقع، فهم به نظر هایدگر از ویژگی‌های اصیل دازاین (وجود در آنجا) و آن را ساختار اساسی جدایی‌ناپذیر هستی در جهان می‌داند و فهم را مقوم و نحوه‌ی وجود هستی انسان می‌داند. هرمنوتیک هایدگر بر جنبه عملی فهم تأکید می‌کند و برای آن ابعاد وجودی و هستی‌شناختی قائل است. این مقاله درصدد است تا به این سؤال پاسخ دهد که ابعاد وجودی و هستی‌شناختی فهم از منظر مارتین هایدگر چیست؟

کلیدواژگان

مارتین هایدگر، فیلسوف، نازیسم، هرمنوتیک

* استادیار گروه فلسفه و حکمت، واحد قم دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران.

طرح مسئله

دانش هرمنوتیک، درباره‌ی مبانی نظری تفسیر و تفهم و ویژگیهای فهم بحث می‌کند. این شاخه‌ی علمی در ابتدا به مجموعه قواعد تفسیر متن مقدس می‌پرداخت اما بعدها توسعه پیدا کرد و به حوزه‌های غیر کلامی و حوزه‌ی فلسفی قدم نهاد تا آنجا که در اواخر قرن بیستم بحث غالب فلسفه گردید. شلایر ماخر فیلسوف آلمانی رابطه‌ی میان فهم و هرمنوتیک را چنین ترسیم نمود که موضوع هرمنوتیک فهم است. سؤال آغازین هرمنوتیک این است که چگونه هر گفته‌ی (چه ملفوظ و چه مکتوب) فهمیده می‌شود؟ او هرمنوتیک را هنر اجتناب از بدفهمی توصیف کرده و آن را به عنوان روشی برای جلوگیری از بدفهمی می‌داند. بعد از او دیلتای هرمنوتیک را مبنای روش شناختی تمام علوم انسانی می‌دانست. بعد از او مارتین هایدگر بود که از فهم بحث کرد. هایدگر با گذر از بحث معرفت‌شناسی در باب فهم آن را یک امر هستی‌شناختی می‌داند. در واقع، فهم به نظر هایدگر از ویژگی‌های اصیل دازاین (وجود در آنجا) می‌باشد. بنابراین وی فهم را نحوه‌ی وجود آدمی می‌دانست. پرسش مقدماتی هایدگر این بود که شرایط امکان فهم چیست؟ هایدگر در پاسخ فهم را ساختار اساسی جدایی‌ناپذیر هستی در جهان می‌داند و فهم را مقوم و نحوه‌ی وجود هستی انسان می‌داند. او به دخالت دو سویه‌ی مفسر و خود اثر در برداشت محصولی به نام فهم اصرار می‌ورزد. این مقاله پس از معرفی افکار و آرای هایدگر، به ارائه‌ی یک تصویر شفاف و روشن از فهم و تبیین ابعاد وجودی و هستی‌شناختی آن از منظر مارتین هایدگر خواهد پرداخت.

در این زمینه مقالات و پایان‌نامه‌هایی هم به نگارش درآمده است. مثلاً محبوبه راهنمای راد، در پایان‌نامه‌ی «بررسی فهم در هایدگر و گادامر»، که در سال ۱۳۹۳ در دانشگاه فردوسی مشهد ارائه و دفاع شده است، (راهنمای راد، ۱۳۹۳) به این نتیجه رسیده که هایدگر با وصف و تحلیل ماهیت فهم، به تبیین شرایط وجودی و هستی‌شناختی حصول آن پرداخت و از همین رهگذر با طرح دازاین، نگاه تازه‌ای از انسان و نسبتش با جهان ارائه نمود و درصدد نفی و تخریب سوپژکتیویسم برآمد. همچنین حمیده نیکفال در پایان‌نامه‌ی «فهم در نزد گادامر» مطالبی راجع به ویژگی‌های فهم از منظر هایدگر بیان کرده است (نیکفال، ۱۳۹۱).

مارتین هایدگر

مارتین هایدگر (Martin Heidegger) در ۲۶ سپتامبر سال ۱۸۸۹، در روستای مسکیرش (messkirche)، در جنوب غربی آلمان و در دل کوهستان آلپ، متولد شد. فیلسوفی بود که همواره خلق و خوی روستایی خود را حفظ کرد. مردی بود کم حرف، مهربان، مهمان نواز، مودب، و عاشق پیاده‌روی و کوهنوردی. به گفته روستاییان، هیچ کس بهتر از او با کوه‌ها و جنگل‌ها منطبقه آشنا نبود. بخش مهمی از زندگی او در کلاسهای درس گذشت پیوند او با این روستا آنقدر عمیق بود که در ۲۶ مه ۱۹۷۶ مراسم ترحیم و دفن او به درخواست اش در این روستا در کلیسای مارتین قدیس انجام شد. کلیسایی که تمام سالهای کودکی اش در صحن آن بازی می‌کرد، و پدرش خادم آن بود. در همان صحن میان مادر و پدرش به خاک سپرده شد.

هایدگر از خود کتابها، رساله‌ها و یادداشت‌های فراوانی به یادگار گذاشت. فعالیت دانشگاهی وی با تدریس در رشته‌های یزدان‌شناسی کاتولیک و فلسفه در دانشکده‌ی فلسفه‌ی دانشگاه فرایبورگ در ۱۹۱۵ شروع شد، و با درس‌های مهمی درباره پدیدارشناسی، هرمنوتیک، زمان، و بررسی نوآرانه‌ی تاریخ فلسفه، در دو دانشگاه فرایبورگ و ماربورگ، در سالهای بعد، پیش رفت. «هستی و زمان» عنوان مشهورترین اثر فلسفی اوست که در سال ۱۹۲۷ منتشر شد. و مهمترین متنی که در حکم جمع‌بندی آراء فلسفی هایدگر در نخستین دوره‌ی کار فکری او به شمار می‌رود «هستی و زمان» است. در تعریف از نقاط مثبت هایدگر باید گفت، او متفکر آینده است و شاید اعتنای به تفکر او در میان اهل فلسفه، از همین رو باشد که او راه تفکر آینده را می‌گشاید. او ذات انسان را در نسبت با وجود، زیر ذره بین می‌برد و به عمق تفکر خود می‌رسد. آنچه حکیم آلمانی بدان فرا می‌خواند، همان چیزی است که ما بندهایش را گسسته و خود را از شر آن خلاص کرده ایم. در میانه تفکر ما، "پرسش" کمتر جایی دارد و این نه به مردمان معیشت مدار، که به اهل تفکر و فلسفه هم بازمی‌گردد، در حالیکه به زعم وی؛ «تقوای تفکر، پرسش است.» مارتین، هایدگر را باید در زمره فلاسفه پرسشگر معاصر به حساب آورد. او را بزرگ‌ترین متفکر معاصر مغرب زمین دانسته‌اند و این عظمت و بزرگی به طرح پرسش‌های جدی او بازمی‌گردد (احمدی، ۱۳۸۶).

بطور کلی هایدگر یکی از چهره‌های بحث برانگیز است، تا حد زیادی وابستگی خود را با نازیسم، عامل بخشی از لغزشهای خود می‌داند البته بنا به اعتقاد برخی، هایدگر از این لغزش‌ها نه عذرخواهی کرد و نه ابراز تاسف (wikipedia. 2012. en) به جز در خلوت هنگامی که او آن را به نام «بزرگترین حماقت زندگی خود» نامید. علامت سؤال‌های پر جنجال در مورد رابطه بین تفکر هایدگر و اتصال او به سوسیالیسم ملی می‌باشد.

رویکرد هایدگر در هرمنوتیک

رویکرد هایدگر در هرمنوتیک را نخستین بار «گادامر» در کتاب خود «روش و حقیقت» را تبیین کرد. و نظر هایدگر از تفسیر را به هرمنوتیک عام گسترش داد، و هرمنوتیک را اقدامی فلسفی می‌داند که سؤال اصلی آن این است که چگونه «فهم» ممکن است؟ این صورتبندی یک روش روشن و معقول برای مشخص کردن فلسفه هرمنوتیکی است که گادامر خود آن را به تفکر قرن بیستم نسبت داده است. اما قبل از هایدگر یا هر کس که هایدگر را خواننده باشد، این سؤال گمراه کننده خواهد بود. چون در این صورت هرمنوتیک تنها یک شاخه از فلسفه است، شاخه‌ای که پدیده «فهم» را توصیف می‌کند و در برابر سایر فعالیت‌های انسانی مانند معرفت یا زبان قرار می‌دهد.

فیلسوفان هرمنوتیکی قبل از هایدگر، «فهم» را این گونه درک نمی‌کردند و بین رشته‌هایی که معرفت عینی به دست می‌دهند مانند علوم طبیعی و رشته‌هایی که چنین تبیین‌های شبه‌قانونی ارائه نمی‌دهند و صرفاً تفسیری هستند-مانند علوم انسانی تفاوت قائل می‌شدند. یک نوع دفاع از علوم انسانی، این است که قلمروهای متفاوتی برای آن متصور شویم و آن را مثال‌هایی از یک عملکرد شناختی متفاوت که «فهم» نامیده می‌شود بدانیم و این اقدامی که توسط اصحاب هرمنوتیک سنتی از فردریک شلایرماخر (۱۸۰۸-۱۸۷۱) تا ویلهلم دیلتای (۱۸۹۱-۱۹۲۹) صورت گرفته است. و از این جهت سست است که «فهم» را به صورت زیرشاخه‌ای تقلیدی و ناقص از معرفت ترسیم می‌کند. بخش عمده میراث هایدگر، ناشی از تصور کاملاً متفاوت او از علم هرمنوتیک است. تحلیل هایدگر از دازاین به عنوان (موجود-در-عالم) تصور ما را از «فهم» تغییر می‌دهد. قبلاً آن

را پدیده‌ای تقلیدی می‌انگاشتیم اما اکنون آن را خصوصیت اصلی یا انسانی تجربه‌ی انسانی می‌دانیم. گادامر خاطر نشان می‌سازد که «تحلیل هایدگر از زمان‌مند بودن دازاین، انسان را متقاعد می‌کند که «فهم» تنها یکی از رفتارهای ممکن فاعل شناسایی نیست بلکه «فهم» حالت اصلی وجود خود دازاین است. . . و بنابراین کل تجربه‌ی او از جهان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. هنگامی که «فهم» پدیده‌ی اصلی فلسفه باشد، علم هرمنوتیک تنها یک شاخه‌ی کوچک از فلسفه نیست بلکه فلسفه‌ی خودش هرمنوتیک می‌شود. یا حداقل می‌توان از یک رویکرد کاملاً هرمنوتیکی به فلسفه سخن گفت، و این رویکردی است در مقابل رویکرد سنتی که از دکارت آغاز و به کانت و هوسرل ختم می‌شود. این رویکرد سنتی، موجود انسانی را «فاعل شناسایی» می‌داند، یک شناسنده که از عالم و فعالیت عملی در عالم آزاد است (دیوید کوزنزهوی، ص ۹۱).

هایدگر شاگرد ادموند هوسرل (Edmond Husserl)، بنیان‌گذار پدیدارشناسی بود. وی در کتاب مشهورش، هستی و زمان (۱۹۲۷)، نوعی هرمنوتیک ضدذهنی را بنیان نهاد که بر مکانمندی تمام و کمال ما در تاریخ و زبان تأکید می‌کند. «هستی و زمان» کتابی از مارتین هایدگرست که آن را مهم‌ترین شاهکار فلسفی قرن بیستم نامیده‌اند. برخی آن را به بمبی در عالم فلسفه تشبیه کرده‌اند. حتی منتقدانش از تأثیر این کتاب در امان نمانده‌اند. مسئله «فهم» کاملاً از کندوکاوی محققانه در ذهن شخص دیگر جدا می‌شود و در مقابل بر جای‌گیری در یک جهان زمانی تأکید می‌شود که معنای آن مسبوق بر ماست و ما از آن فهمی ضمنی داریم. هایدگر می‌گوید: ما فهمی از وجود داریم و هدف تأویل آشکار ساختن پیش‌فهمی است که ما پیشاپیش از هستی در جهان خود داریم (آنتونی کربای، ۱۳۷۷).

هایدگر را می‌توان مبدأ هرمنوتیک فلسفی دانست. وی چرخشی انقلابی و نوین در مسیر دانش هرمنوتیک به وجود آورده و هرمنوتیک را به درجه فلسفه و هستی‌شناسی ارتقا داده است. اما در عین حال، وی آن را پدیدارشناسی می‌داند. از نظر او، فلسفه حقیقی و هرمنوتیک و پدیدارشناسی یک چیز است و هر تفسیری از فلسفه و هرمنوتیک و پدیدارشناسی، که نتیجه آن تمایز و تفاوت میان آنها باشد، بدفهمی فلسفه و هرمنوتیک است (علی فتحی، شماره ۱۲۸).

تفاوت جوهری

هرمنوتیک کلاسیک و هرمنوتیک فلسفی تفاوت اساسی با هم دارند. در هرمنوتیک کلاسیک اگرچه قبول دارند که کل «فهم» و در نتیجه دانش بشری تحت تاثیر عوامل تاریخی و پیرامونی است. و لذا متغیر و نسبی است. و به تعبیر دیگر قبول دارند که «فهم» تاریخ مند است. اما این تاریخ مندی ذاتی فهم و عقل انسان نیست. یعنی ذات عقل و ذات فهم انسان تاریخ مند نیست. در حالی که هرمنوتیک فلسفی بر این باور است که ذات وجود عقل و فهم انسان تاریخ مند است. و تاریخ مندی ذاتی انسان و فهم اوست. و تاریخیت از درون آن می‌جوشد نه اینکه امری عارضی و بیرونی باشد. (عرب صالحی، ۱۳۹۱، ص ۵۱)

همین تفاوت جوهری سبب شد تا بر اساس هرمنوتیک کلاسیک رسیدن به «مراد مولف» و همدل شدن با مولف متن امکان پذیر باشد. اما بر اساس هرمنوتیک فلسفی نه تنها رسیدن به «مراد مولف» و همدل شدن با مولف متن نامطلوب است بلکه این کار ممنوع و ناممکن است.

با مروری بر آثار این فیلسوف به آسانی می‌توان دریافت که از همان آغاز سنین جوانی علاقه وافری به مطالعه دو چیز داشت: اول: «معنای هستی» و دوم: «معنای متون مقدس». هایدگر تحقیق در باب معنا و مفهوم هستی را از موجود بشری یا «دازاین» شروع می‌کند. کلمه «دازاین» در زبان عادی آلمانی کلمه ای است که فیلسوفان از آن به معنای «وجود» استفاده کرده اند، به عنوان مثال، کانت در بحث از وجود خدا از این کلمه استفاده می‌کند، اما هایدگر در وهله نخست این کلمه را تحت اللفظی معنا می‌کند: آنجا بودن یا هستی آنجا. (Da sein) این کلمه عمداً مبهم و تقریباً تسمیه ای توخالی است تا موضوعی شایسته برای فلسفه. اما این امر از نظر هایدگر امری اساسی است. بطور کلی فلسفه هایدگر صرفاً براساس شرکت کامل انسان به وجود می‌آید، دلیل بر اثبات این مدعا این است که هایدگر همچون دیگر فیلسوفان وجودی، شدیداً به عقل‌گرایی انتزاعی، بی‌اعتماد است و انسان‌ها در نگاه او، نه تماشاگران هستی، بلکه شرکت‌کنندگان هستی اند. انسان و یا به تعبیر هایدگر همان «دازاین» هیچگاه در هستی خود کامل نیست از این رو نمی‌توان از دازاین توصیف کاملی به دست داد. به باور هایدگر، انسان از امکانها فراهم آمده اند، نه از

خواص. و چون برخلاف هستی‌های دیگر ماهیت ثابتی ندارد همواره در حال تحقق بخشیدن به امکان‌هایش است و با تحقق این امکانها و یا حتی رها کردن آنهاست که ماهیت خود را می‌سازد. هایدگر دو حالت بنیادی برای وجود دازاین متصور است: وجود اصیل و دیگری وجود غیراصیل. در وجود اصیل یا «خودی» دازاین امکان‌های هستی خود را به تملک درآورده است در حالی که در وجود غیراصیل یا «غیرخودی» دازاین این امکانها را سرکوب و رها می‌کند. او وجود اصیل یا خودی دازاین را وجودی توصیف می‌کند که از وجود «هر روزی» فراتر رفته و وجودی است که از خود ماست همان چیزی که به گونه‌ای مشخص آن را برگزیدیم در حالی که وجود داشتن هر روزی ما را، الگوهای قالب می‌زنند که از خارج بر آن تحمیل می‌شوند لذا این دازاین هر روزی اصیل نیست همانطور که بیان شد وجود اصیل وجودی است که از وجود هر روزی فراتر رود.

ابعاد وجودی و هستی‌شناختی دازاین

این ابعاد شامل موارد زیر است:

۱. عدم ثبات: دازاین ماهیت ثابت و محدود و معین ندارد. اشیائی مثل سنگ و آب و خاک ماهیت ثابت و معین دارند اما دازاین چنین نیست. اصل حاکم بر دازاین عدم ثبات است.
۲. تقدم وجود بر ماهیت: همه اشیاء به گونه‌ای هستند که ماهیت آنها بر وجودشان مقدم است. آنها نقشی در ساختن ماهیت خود ندارند. اما دازاین وجودش بر ماهیت مقدم است و آن را می‌سازد
۳. عدم کمال: دازاین هیچ وقت در هستی خود کامل نیست و هر لحظه و هر زمان می‌تواند خود را بسازد.
۴. تجمیع امکانهای متوالی: دازاین امکانات متعدد و متوالی دارد که می‌تواند آنها را تجمیع کند یعنی مثلاً یک امکان را به تملک در آورد و سپس به سوی امکان دیگر رود.
۵. زوال و حدوث امکانها: دازاین در عین حال که می‌تواند برخی امکانها را تجمیع کند، همچنین می‌تواند برخی امکانات را از دست دهد. یعنی زوال و حدوث امکانها در مورد دازاین صحیح است. زوال یک امکان و حدوث یک امکان دیگر.

۶. برخوردار از دو وجود اصیل و غیر اصیل: وجود اصیل برای دازاین همان وجود مالک امکان هاست. وقتی یک امکان را تملک کرد و مالک آن شد، وجود اصیل خواهد داشت. اما اگر امکانی را سرکوب کرد و آن را از دست داد دیگر وجود غیر اصیل دارد.

ابعاد وجودی و هستی‌شناختی فهم

چون دازاین خصوصیت هرمنوتیکی دارد. مختصات دازاین به نحوی همان ابعاد وجودی و هستی‌شناختی فهم است. در اندیشه هایدگر، اصطلاح «فهم» یک اصطلاح خاصی است که با معنای عرفی آن کاملاً متفاوت است. در انگلیسی، اصطلاح «فهم» به معنای همدلی است؛ یعنی احساس کردن یک شیء و یا یک مفهوم و همدلی با آن با استفاده از تجربه شخصی دیگر. در مواقعی نیز این کلمه به معنای مشارکت نمودن در یک مفهوم است. یعنی شرکت جستن در چیزی، که مفهوم واقع شده است. البته مراد هایدگر از «فهم» غیر آن چیزی است که شلایر ماخر و دیلتای در این باب گفته‌اند. در نظر هایدگر، تفهم قوه خاصی نیست که بنابر قول شلایر ماخر با استناد بدان بتوان به وضعیت فکری دیگری پی برد، و یا به بیان دیلتای از طریق آن بتوان تجلیات حیات را در عینیت آنها دریافت. تفهم چیزی نیست که آن را بتوانیم مملوک خود بکنیم. (ریخته‌گران، ۱۳۷۸، ص ۱۳۰).

بر این اساس دو ویژگی از ابعاد هستی‌شناختی فهم را می‌توان از دید هایدگر چنین گزارش کرد:

- فهم به منزله یک قوه از قوای مدرکه انسان نیست که بتوان توسط آن مفاهیم و افکار دیگری را ادراک نمود.
 - فهم همچون حواس جزئی انسان نیست که مملوک انسان باشد.
- در ویژگی نخست، ظاهر ادعای هایدگر آن است که موجودیت «فهم» مانند موجودیت «حس باصره» یا «سامعه» و دیگر حواس ادراکی انسان نیست که محدود به محسوسات خاصی است و انسان از رهگذر آن به ادراک می‌رسد. و در ویژگی دوم «فهم» از بر خلاف برداشت سنتی و قدیمی از حالت مملوکیت خارج شده و فراتر از قوای مملوک انسان تلقی شده است.

چون این معنا از «فهم» در فلسفه سنتی بسیار به کار می‌رفت و بار متافیزیکی آن به رویارویی «سوژه» با «اُبژه» بازمی‌گشت، که طرح هایدگر کاملاً در تقابل با چنین رهیافت تاریخی دوران متافیزیک است، از این‌رو، هایدگر واژه «فهمیدن» را به معنای خاصی به کار می‌برد. برای هایدگر بر خلاف سنت هرمنوتیک، نه فقط «فهمیدن» موخر از شناخت نیست، بلکه مقدم بر شناخت است. هایدگر در تبیین اینکه فهمیدن موخر از شناخت نیست و یکی از انواع آن به شمار نمی‌رود، از نوعی شناخت سخن می‌گوید که از آن به «دانایی عملی» تعبیر می‌شود. تمایز این دو در این است که دانایی نظری ضمن یک گزاره بیان می‌شود؛ یعنی از آن اخبار می‌دهیم و زبان را به عنوان وسیله آن به کار می‌بریم، در حالی که دانایی عملی مهارت است، بی‌آنکه بتوان آن را در قالب گزاره بیان کرد و از آن خبر داد. حتی وقتی در این‌باره نیاز به اخبار و بیان باشد، هیچ‌گونه گزاره‌ای نمی‌تواند دوباره آن ساخت، بلکه آنچه در این‌باره بیان می‌شود شبه گزاره است؛ مثلاً، ما می‌دانیم چگونه شنا کنیم، ولی نمی‌توانیم آن را به همان خوبی که می‌دانیم بیان نماییم. پس «فهمیدن» به معنای هایدگری کلمه مسبوق به فرض‌های هستی‌شناسانه است. (خاتمی، ۱۳۸۴، ص ۹۲).

با این توصیف می‌توان دو ویژگی دیگر از ابعاد هستی‌شناختی فهم را از دید هایدگر مطرح کرد:

- موطن فهم «ذهن» در برابر «عین» و خارج نیست. اتفاقاً موطن او واقعی و عینی است.
 - فهم مانند صور ذهنی، موخر از شناخت و ادراک نیست. بلکه مقدم بر شناخت است.
- در نگاه سنتی ابتدا قوای ادراکی انسان تحریک شده و فعل شناخت انجام می‌شد و سپس «فهم» حاصل می‌شد. این فعل شناخت هم فقط در موطن «ذهن» رخ می‌داد. اما در منظر هایدگر «فهم» چیزی فراتر از فعل شناخت و ادراک ذهنی است. تا «فهم» نباشد شناخت و ادراک رخ نمی‌دهد. فهم موجودی است که ادراک و شناخت مولود اوست.
- ریچارد پالمر استاد فلسفه و دین و هرمنوتیک که تالیف (نظریه فهم و تفسیر) او به عنوان متن استاندارد در هرمنوتیک به شش زبان زنده دنیا ترجمه شده، بر این باور است که در نگاه هایدگر «فهم» عبارت است از: قدرت درک امکان‌های خود شخص برای هستی و در متن زیست‌جهانی

که خود آدمی در آن زندگی می‌کند. فهم دقیقاً حالت یا جزء لاینفک «هستی در جهان» است. فهم با وجود آدمی هم‌رشته و هم‌پیوند است. (پالمر، ۱۳۷۷، ص ۱۴۵).

طبق سخن پالمر می‌توان دو ویژگی دیگر از ابعاد وجودی و هستی‌شناختی فهم را ارائه داد:

- «فهم» یک موجودی عینی در جهان هستی است و از عالم هستی جدا نیست و به وجود انسان مرتبط است.

- «فهم» به انسان قدرت لازم جهت تحصیل امکان‌های وجودی خود را می‌دهد.

واژه «فهم» معمولاً در اذهان همه بار تئوریک و نظری دارد یعنی در عرف عام و حتی عرف خاص واژه «فهم» بار تئوریک و نظری داشته است. حتی در اندیشه فیلسوفان سنتی و در مبنای هستی‌شناسی سنتی، واژه «فهم» یکسره جدا از زندگی راستین و عملی مطرح شده است. اما هایدگر واژه «فهم» را با توجه به زندگی عملی پیش کشید. او معتقد بود «فهم» دارای بار عملی (پراکتیک) است. بابک احمدی (متولد ۱۳۲۷ تهران) مؤلف، مترجم، منقد هنری و پژوهشگر ایرانی که در زمینه هرمنوتیک آثار تالیفی و ترجمه‌ای متعدد دارد در اثر خویش «هایدگر و پرسش بنیادین» می‌گوید:

نخستین شکل فهم دازاین در زندگی هر روزهاش با خبری از چگونگی کار کردن چیزها، یعنی با خبری از امکان تسلط بر چیزها و تسخیر آنهاست، نه چون «بلد بودن» و «با خبری از چگونگی» که هایدگر آن را «Können» خوانده که اساس فهم هر روزه ماست. فهمیدن «چکش» در اصل، به معنای این نیست که بدانیم از چه چیزی ساخته شده یا مشخصه‌های آن چیست، فهمیدن «چکش» یعنی اینکه بدانیم چگونه از آن استفاده کنیم. هر یک از فهمی از چگونگی کار کردن چیزها، دیگران و خودمان داریم. وقتی خودمان را به عنوان مادر یا کارگر یا نویسنده می‌شناسیم؛ یعنی فهمی از خودمان و نقش‌هایی به عنوان مادر یا کارگر یا نویسنده به عهده ماست، به دست آورده‌ایم. اینها حتی به عنوان موقعیت‌های موجود، روشن می‌کنند که همان روش‌ها و فن‌هایی هستند که به کار می‌گیریم. دازاین بیش از هر چیز، توانایی دازاین است برای بودن و هستن؛ یعنی از خویش جلوتر رفتن. به دلیل آنکه دازاین در کنش و ارتباط با عالم است، انسان امکان‌های

عملی و از اینجا با جهان و امکان‌های جهان و خودش آشنا می‌شود. تا زمانی که دازاین هست، او خود را می‌فهمد، همواره دارای خواست است و خواهد بود؛ خواستی در حده امکان‌ها. (بابک احمدی، هیدگر و پرسش بنیادین تهران، مرکز، ۱۳۸۱، ص ۴۰۷ و ۴۰۸.)

براساس سخن بابک احمدی می‌توان ویژگی دیگری به ابعاد وجودی فهم را افزود:

- «فهم» بار عملی و پراکتیک دارد. یعنی فهمیدن آنچه که امکان تسلط بر چیزها و تسخیر آنهاست.

به نظر او در تحصیل ماهیت فهم از نظر هایدگر، باید به این امور توجه کرد:

۱. فهم عبارت است از: قدرت درک امکان‌های خود شخص برای هستی؛ مؤلفه‌ای که امکان‌های دازاین برای او آشکار می‌کند. مراد از «امکان» معنای وجودی آن است، نه امکان به معنای احتمال اتفاق چیزی برای دازاین. وقتی با حصول فهم، امکانی برای دازاین فراهم می‌آید، نحوه‌ای از هستی و موقعیتی خاص برای او گشوده می‌شود که می‌تواند او را به پیش برد و به آن نحوه هستی و موقعیت وجودی جدید برسد. بنابراین، فهمی که امکان‌های دازاین را معرفی می‌کند با اموری همچون «شایسته بودن برای انجام کاری» مرتبط است.

۲. فرافکنی یا طرح‌اندازی فهم در خود، ساختاری اگزستانسیال دارد که آن را «طرح‌اندازی» می‌نامیم. دازاین خود را بر اساس فهم امکان‌هایش طرح می‌ریزد و در هر طرح‌اندازی، امکان‌های تازه‌ای برای فهمیدن گشوده می‌شود. تا زمانی که دازاین هست، همواره خودش را در پیکر امکان‌هایش می‌فهمد. دازاین آزاد و مختار است، تا توانمندی‌های ویژه خود را برای هستی تحقق دهد. دازاین از میان امکان‌های فراوان، به شماری از آنها روی می‌آورد که فضایی برای مانور دادن می‌گشایند. و این فضا تمامی آن چیزهایی است که ما تصور می‌کنیم قادر به انجام دادن آنها هستیم. این فضا با قلمرو گزینش‌های «من» یا به اصطلاح مشهور «آزادی من» محدود شده است. (همان، ص ۴۱۵)

۳. از نظر هایدگر، صفت بارز و مهم فهم آن است که فهم همواره در درون مجموعه‌ای از نسبت‌ها و روابط قبلاً تأویل شده، یعنی یک کلی به هم پیوسته و مرتبط عمل می‌کند که این در

حقیقت، ساختار هستی‌شناسی هر فهم و تأویل وجودی انسان است که در نهایت، به دور هرمنوتیکی می‌انجامد.

پس بر اساس تحلیل هایدگر فهم، هم امری وجودی است و هم امری هرمنوتیکی؛ امری وجودی است چون نحوه هستی دازاین و عنصر جداناپذیر آن است؛ و امری هرمنوتیکی است چون موجب آشکار شدن «هستی در جهان» دازاین می‌شود. فهم، هم انکشاف هستی دازاین را در پیش‌افکنی و ایجاد امکان‌های گوناگون و متنوع هستی او را در پی دارد و هم موجب انکشاف و گشودگی اشیا و امور موجود در دنیای وی می‌شود. (واعظی، ۱۳۸۰، ص ۱۵۸-۱۶۰).

انواع پیش فهم

از آنچه هایدگر در مورد ماهیت و چیستی فهم گفته است، چنین برمی‌آید که هر فهمی بر اساس پیش‌برداشت‌ها، تصورها و پیش‌دانسته‌ها، تحقق می‌یابد. پیش فهم انسان شرط مهم شناخت اوست.

از منظر هایدگر هرگونه فهمی مسبق بر پیش ساختار فهم (fore structure) است. بدون این پیش فهم‌ها، توانایی فهم هیچ چیز را نداریم. این نظریه بعدها پس از هایدگر در آثار معتقدان به هرمنوتیک فلسفی، همچون رودلف بولتمان و هانس گادامر، تأثیر گذاشت. انواع پیش فهم‌ها از نگاه هایدگر عبارتند از:

۱. پیش داشت: (fore-having) تمامی تأویل‌ها باید از یک پیش داشت، یعنی فهمی پیشین از زمینه‌ای کلی آغاز شوند. این پیش فهم چیزی شبیه علم اجمالی است. البته نه با اصطلاح اصول فقه. علم اجمالی، در فقه قطع به چیزی مردد میان دو طرف یا بیشتر است. پس در اصول فقه علم اجمالی، مقابل علم تفصیلی، و به معنای علمی است که آمیخته با نوعی تردید و ابهام می‌باشد، یا به عبارت دیگر، علمی است که بین دو یا چند چیز مردد است، مثل آن که شخصی به وجود خمر در یکی از دو ظرف موجود نزد او علم دارد، اما نمی‌داند به طور معین در کدام یک از آنها خمر است. (المشکینی، ج ۱، ص ۲۲۴)

اما علم اجمالی در فلسفه به معنای دیگر است. علم اجمالی در فلسفه در برابر علم تفصیلی

است و آن علم به اشیاء متعدد است به صورتی که هر کدام متمایز از دیگری و جا هستند. پس علم اجمالی علمی است که به همه اشیاء به صورت واحد علم داشته باشیم و درین علم اشیا متمایز و جدای از یکدیگر نیستند به بیان دیگر علم تفصیلی علم مرکب است و علم اجمالی علم بسیط مثال معروفی که درین زمینه آورده میشود این است که زمانی که سؤالات متعددی از انسان پرسیده میشود، انسان پاسخ همه آنها را نزد خویش حاضر میبندد و درک میکند که پاسخ همه آنها را میداند ولی به صورت اجمالی. این همان علم اجمالی است ولی وقتی شروع به پاسخ گفتن یکایک آنها میکند و هر یک از آنها را به تفصیل پاسخ میدهد علم تفصیلی است

پیش داشت در منظر هایدگر چیزی شبیه علم اجمالی به معنای علم واحد است. مثالی که او می‌زند چنین است:

«من درکی کلی که از تاریخ دارم رخدادی همچون جنگ جهانی را قابل فهم می‌کند.» این درک کلی در زیر مجموعه علم اجمالی در اصطلاح فلسفی قرار دارد.

۲. پیش‌نگرش: (fore-sight) برای عمل فهم داشتن پیش‌فهمی بنام پیش‌داشت، یا (fore-having) و داشتن درک عام و واحد مربوط به کل یک مجموعه لازم است، اما کافی نیست. فهم کلی به شیء به ما امکان فهم ویژگی‌ها را نمی‌بخشد. برای فهم امور جزئی و خاص، باید پیش‌نگرش داشته باشیم که نشان می‌دهد ما چگونه باید با موضوع مورد فهم یا تأویل خود مواجه شویم. درکی از سیاست‌های توسعه‌طلبانه منجر به تأویل مخالفت‌آمیز ما با جنگ جهانی دوم می‌شود که در اینجا، عمل تفسیر تحت هدایت دیدگاه خاص مفسر (نقطه‌نظر) صورت می‌گیرد.

۳. پیش‌برداشت: (fore-concept) مربوط به مفهوم‌سازی خاصی است که در اختیار تأویلگر است. از شنیدن خبر آغاز جنگ جهانی، به درستی برداشت نزد خودمان درباره سیاست‌های توسعه‌طلبانه مطمئن‌تر می‌شویم. پیش‌برداشت نوعی پیش‌بینی و انتظاری است که پیشاپیش شکل گرفته که با مفهوم‌سازی سروکار دارد. (بابک احمدی، پیشین، ص ۴۲۰-۴۲۲)؛

پیش‌ساختار داشتن فهم صرفاً بخصوص آگاهی در برابر جهانی از قبل داده شده نیست. فهم را بدین‌گونه لحاظ کردن بازگشت به همان الگوی فاعل و موضوع در باب تأویل است که تحلیل

هایدگر از آن فراتر می‌رود. به سخن دقیق‌تر، پیش ساختار در متن جهانی قرار دارد که از قبل، فاعل و موضوع را دربر دارد. از این‌رو، از این امر بحث می‌کند که چگونه اشیا خودشان از طریق معنا و فهم و تأویل به دیده درمی‌آیند.

از این جا، به دیدگاه هایدگر درباره‌ی حقیقت معنا می‌رسیم. معنا از نظر وی چیزی نیست که کسی بر چیزی تحمیل کند، همچنین موضوع متمایز ادراک، یا حلقه‌ی واسطه میان ذهن و عین نیست. به عبارت دقیق‌تر، هایدگر می‌گوید آنچه درک و فهم می‌شود معنا نیست، بلکه موجود است. به نظر او ما موجودات را به عنوان موجودات و در شبکه‌ی مناسبات‌شان با دیگر موجودات، و نه به عنوان توده‌ای از کیفیت‌های ادراکی، درک می‌کنیم. به این ترتیب، معنا از نظر هایدگر متضمّن روش کل‌نگرانه است که بر اساس آن یک چیز می‌تواند به عنوان یک چیز، در شبکه‌ای از روابط قابل فهم شود. از آنجا که این شبکه‌ی معنایی نیازمند و مستلزم دازاین است، بر اساس برداشت هایدگر از مفهوم معنا، فقط دازاین می‌تواند با معنا یا بی معنا باشد. به عبارت دیگر، اشیا را نمی‌توان فهمید مگر این که در بافتی تأویلی قرار گیرند. پس، نمی‌توان گفت که معنایی دارند که مقدم و مستقل از کاربردهای تأویلی‌شان است. (ربانی گلپایگانی، ۱۳۸۲ شماره ۴۵)

به این ترتیب، بافت معناداری همان چیزی است که تأویل چیزی را به عنوان یک چیز ممکن می‌کند. این بافت در بیشتر موارد، روشن و واضح نیست، اما پس زمینه‌ی فهم، یا همان چیزی که هایدگر «پیش ساختار» فهم نامیده است، را فراهم می‌سازد.

استلزام فهم و تأویل

فهم مستلزم تأویل است. این امر از این جا ناشی می‌شود که دازاین به وسیله‌ی عمل فهم اشیا را به درون جهان خویش در می‌آورد، او با هر چه مواجه شود آن را به تمامیت فهمی مربوط می‌کند که از قبل دارد و این عمل تأویل است، زیرا ما در جهان برای شیء جایی تعیین کرده‌ایم و آن را با دیگر اشیا آنجا مرتبط کرده‌ایم و در انجام دادن این کار، ما قبلاً معنایی نیز برای آن تعیین کرده‌ایم. معانی به دلخواه به اشیا نسبت داده نمی‌شوند، بلکه آنها متضمّن ارتباط دادن اشیا با آن جهان فهم‌اند که ما از قبل با خودمان می‌آوریم. تأویل نیازمند دو ساختار است:

یکی از آنها پیش ساختار یا ساختار و پیشین است، ما قبل از آن که بتوانیم تأویل کنیم، می‌باید نوعی چارچوب مرجع با خودمان همراه داشته باشیم، یعنی نحوه‌ی خاصی از دیدن و تصور کردن پدیدارها، تأویل هیچگاه بدون پیش فرض از چیزی به ما ارایه نمی‌شود. به عبارت دیگر، تأویل همواره بر اساس فهمی پیشین صورت می‌گیرد.

ساختار دیگر، ساختار «به منزله» است، ما چیزی را به منزله‌ی چیزی تأویل می‌کنیم و در حقیقت فقط آن‌گاه است که می‌توانیم گفت به دریافت فهمی از آن رسیده‌ایم، مثلاً ما یک نور متحرک در آسمان را به منزله‌ی هواپیما یا به منزله‌ی شهاب سنگ یا به طریق دیگری تأویل می‌کنیم.

دو ساختی بودن فهم

هایدگر میان دو ساحت تأویل تمایز قایل می‌شود: غیر رسمی و رسمی. تأویل غیر رسمی که تقریباً ناآگاهانه است همه وقت پیش می‌آید، مثلاً ما به ندرت صدای محضی را می‌شنویم یا اصولاً هیچگاه نمی‌شنویم، هر چه می‌شنویم از قبل تأویل شده است. لذا می‌گوییم که صدای باد، یا رفت و آمد یا چیز دیگری را می‌شنویم. این نوع غیر رسمی تأویل نه فقط در ساده‌ترین افعال فهم، بلکه حتی در ادراک هر روزی ما از جهان نیز وجود دارد، اما تأویل رسمی، تأویلی است آگاهانه و انتخاب شده، مانند وقتی که صریحاً به تأویل شعری یا نمایشنامه‌ای یا واقعه‌ای تاریخی یا خود انسان می‌پردازیم.

نتیجه

نتایج این پژوهش به شرح موارد زیر ارائه می‌شود:

- هایدگر در مورد دانش هرمنوتیک با گذر از بحث معرفت‌شناسی آن را یک امر هستی‌شناختی می‌داند. در واقع، فهم به نظر هایدگر از ویژگی‌های اصیل دازاین (وجود در آنجا) می‌باشد
- فیلسوفان هرمنوتیکی قبل از هایدگر، «فهم» را این گونه درک نمی‌کردند و بین رشته‌هایی

- که معرفت عینی به دست می‌دهند مانند علوم طبیعی و رشته‌هایی که چنین تبیین‌های شبه‌قانونی ارائه نمی‌دهند و صرفاً تفسیری هستند، مانند علوم انسانی تفاوت قائل می‌شدند.
- فهم به منزله یک قوه از قوای مدرکه انسان نیست که بتوان توسط آن مفاهیم و افکار دیگری را ادراک نمود.
 - فهم همچون حواس جزئی انسان نیست که مملوک انسان باشد.
 - موطن فهم « ذهن » در برابر « عین » و خارج نیست. اتفاقاً موطن او واقعی و عینی است.
 - فهم مانند صور ذهنی، موخر از شناخت و ادراک نیست. بلکه مقدم بر شناخت است
 - «فهم» یک موجودی عینی در جهان هستی است و از عالم هستی جدا نیست و به وجود انسان مرتبط است.
 - «فهم» به انسان قدرت لازم جهت تحصیل امکان‌های وجودی خود را می‌دهد.
 - «فهم» بار عملی و پراکتیک دارد. یعنی فهمیدن آنچه که امکان تسلط بر چیزها و تسخیر آنهاست.
 - هرگونه فهمی مسبوق بر پیش ساختار فهم (fore structure) است. بدون این پیش‌فهم‌ها، توانایی فهم هیچ چیز را نداریم. انواع پیش فهم عبارتند از: پیش داشت، پیش نگرش و پیش برداشت.

منابع و مأخذ

۱. احمدی، بابک، هایدیگر و پرسش بنیادین، نشر مرکز.
۲. پالمز، ریچارد، علم هرمنوتیک، ترجمه محمدسعید حنایی کاشانی تهران، هرمس، ۱۳۷۷.
۳. راهنمای راد، محبوبه، بررسی فهم در هایدیگر و گادامر، دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۹۳، پایان نامه کارشناسی ارشد.
۴. ربانی گلپایگانی، علی، کلام اسلامی، ۱۳۸۲، شماره ۴۵.
۵. روحانی، مرتضی: از فاشیسم سیاسی تا فاشیسم وجودی، دوهفته نامه «پنجره» شماره ۹.
۶. ریخته‌گران، محمدرضا، منطق و مبحث علم هرمنوتیک تهران، کنگره، ۱۳۷۸.
۷. خاتمی، محمود، جهان در اندیشه هایدیگر تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۴.
۸. کوزنزهوی، دیوید: هایدیگر و دور هرمنوتیکی، مترجم: مروارید، جعفر، «نامه فرهنگ» شماره ۵۸.
۹. کربای، آنتونی: درآمدی برهرمنوتیک مدرن، ترجمه بابک احمدی، مهران مهاجر و محمد نبوی، تهران، مرکز، ۱۳۷۷.
۱۰. فتحی، علی: هرمنوتیک فلسفی یا فلسفه هرمنوتیکی ماهنامه / معرفت / شماره ۱۲۸.
۱۱. عرب صالحی، تاریخ نگری و دین، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه، ۱۳۹۱.
۱۲. مجد آذر، کورش: هرگز نامی از او نبرید، دوهفته نامه «پنجره» شماره ۹.
۱۳. المشکینی، علی، اصطلاحات الاصول، ۱۴۱۳، قم، نشر الهادی.
۱۴. واعظی، احمد، درآمدی بر هرمنوتیک تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۰.
۱۵. نیکفال، حمیده، فهم در نزد گادامر، دانشگاه تبریز، دانشکده ادبیات و زبانهای خارجی، ۱۳۹۱، کارشناسی ارشد.

۱۶. هایدگر، مارتین: وجود و زمان، ترجمه منوچهر اسدی، نشر پرسش.

۱۷. هایدگر، مارتین: هستی و زمان، ترجمه‌ی سیاوش جمادی، تهران، نشر ققنوس ۱۳۸۶.